

خردسالان

دوست

سال ششم
شماره ۳۱۸ ، شنبه
۲۱ دی ماه ۱۳۸۷
۴۰۰ تومان



دوست

به نام خداوند بفرستد مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۶



انتظار

۱۸



مهمانی ناهار

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



بازی

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه‌های هیچا هیچ

۳



با من بیا ...

۴



نمدی

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



خنده‌دار

۱۱



جدول

۱۲



جیقیل چاقالو!

● مدیر مسئول: مهدی ارگانی

● سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد

● تصویرگر: محمدحسین صلواتیان

● گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان

● لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج

● امور مشترکین: محمدرضا ملازاده

● نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج

● تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ نمایر: ۶۶۷۱۲۲۱۱

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

با من بیا ...



دوست من سلام.

من گنجشک هستم. یک پرنده‌ی کوچک، اندازه‌ی مشت تو! لانه‌ام را روی شاخه‌ی درخت می‌سازم و از صبح تا شب، برای پیدا کردن غذا، این طرف و آن طرف می‌روم. غذای من، هم دانه است و هم حشره‌های خیلی کوچک. می‌دانم که تو در روزهای سرد زمستان، ما گنجشک‌ها را فراموش نمی‌کنی و برایمان غذا می‌ریزی، چون تو دوست ما

هستی.

امروز مهمان تو هستم تا با هم مجله‌ی دوست خردسالان را ورق بزنیم. پس با من بیا ...





نمدی

یکی بود، یکی نبود. پیرزنی بود به اسم خدیجه بیگم که سه تا دختر داشت. اسم دختر کوچک نمدی بود. نمدی خیلی سر به هوا و بازیگوش بود. دخترها قرار گذاشته بودند که هر شب یکی از آنها در خانه را ببندد. نوبت به نمدی که رسید، یادش رفت در را ببندد. نیمه‌های شب، یک دیو سیاه آمد توی خانه. رفت بالای سرشان و گفت: «آهای شوما ... شوماها! مهمان که می‌آد به خونتون، غذا بهش نمی‌دید؟» خدیجه بیگم و دخترها، تا صدای دیو را شنیدند، از خواب پریدند و شروع کردند به لرزیدن. خدیجه بیگم گفت: «نمدی! حالا که در رو نبستی، باید خودت برایش شام درست کنی.» نمدی بی‌چاره، با ترس و لرز بلند شد و برای دیو شام درست کرد. دیو خورد و گفت: «شوماها ... مهمون که می‌آد به خونه‌تون، رختخواب بهش نمی‌دید؟» پیرزن گفت: «بلند شو نمدی، بلند شو برایش رختخواب بیاور تا بخوابد.» نمدی بلند شد و جای دیو را انداخت. دیو سر جایش دراز کشید و گفت: «شوماها ... مهمون که به خونه‌تون می‌آد، برایش لایبی نمی‌خونید؟»

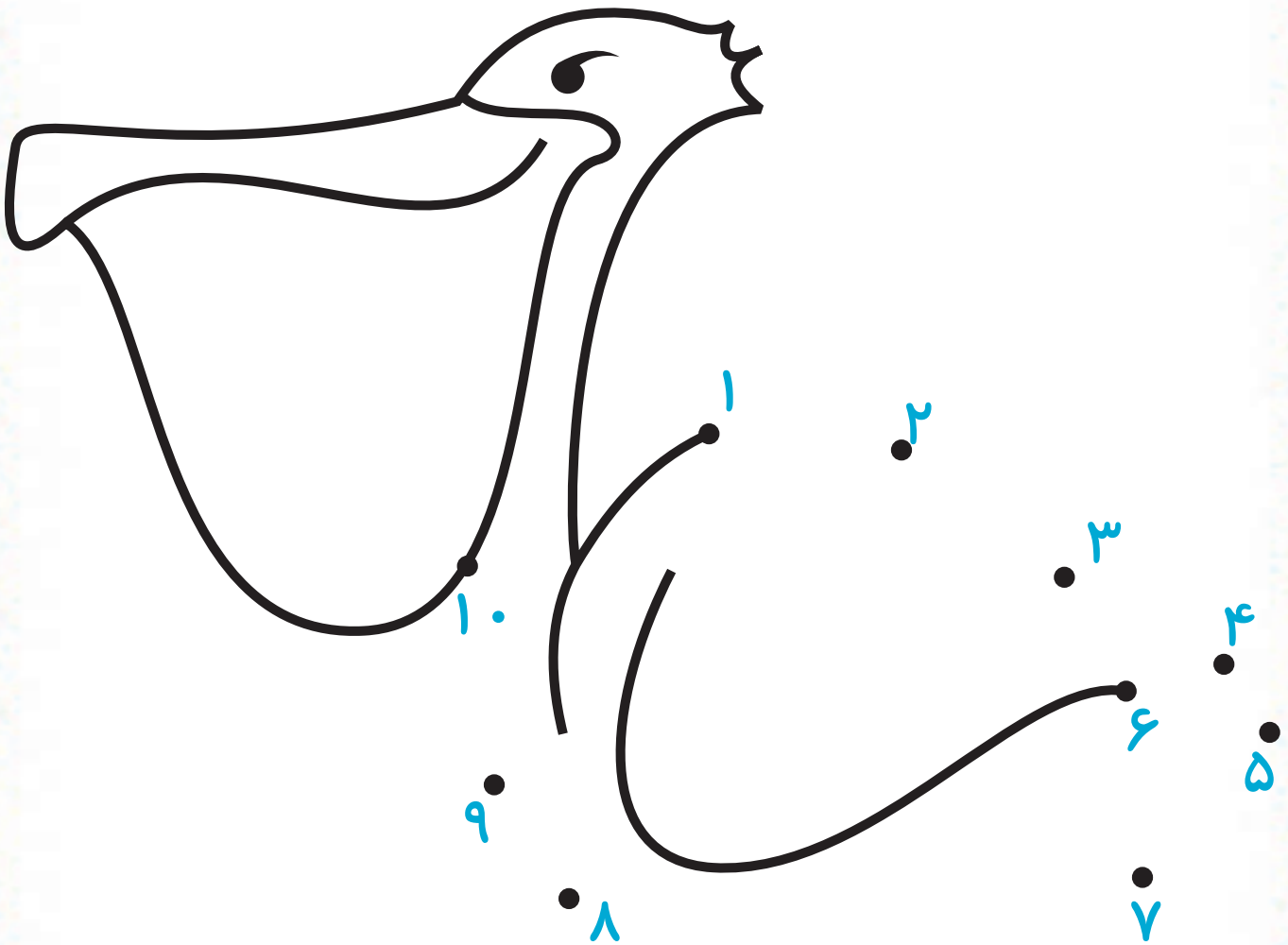




خدیجه بیگم گفت: «ای نمدی! بلا نگیری نمدی! حالا
که در را نبستی برایش لالایی بگو تا بخوابد.» نمدی
شروع کرد به لالایی خواندن. دیو به خواب رفت و
خروپفش به هوارفت. نمدی از جا بلند شد و یک
خاک انداز آتش درست کرد و پاشید روی
تن دیو. تن دیو سوخت و دادش بلند
شد. دو پا داشت، دو پای
دیگر هم قرض کرد و پا
گذاشت به فرار. می‌دوید و نعره
می‌کشید: «الهی نمیری نمدی، مرض نگیری
نمدی! تنمو سوزوندی نمدی! به درد نشوندی نمدی!»
وقتی دیو رفت، نمدی دوید و در را بست. خدیجه بیگم و
دخترها، نفس راحتی کشیدند و گرفتند خوابیدند!



دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



فرشته‌ها



یک روز دایی عباس به خانه‌ی ما آمد و گفت که در مسجد، مسابقه‌ی نقاشی برای بچه‌ها گذاشته‌اند. من تصمیم گرفتم عکس امام را نقاشی کنم و برای مسابقه به مسجد ببرم. اما هرچه می‌کشیدم خراب می‌شد. نمی‌توانستم صورت امام را مثل عکسش نقاشی کنم. مادرم پیش من آمد و گفت: «چرا این همه کاغذ را پاره کرده‌ای؟!» گفتم: «می‌خواهم برای مسابقه عکس امام را بکشم، اما نمی‌توانم.» مادرم گفت: «مجبور نیستی حتماً صورت امام را نقاشی کنی. می‌توانی هر چیزی که تو را به یاد امام می‌اندازد را نقاشی کنی!» من یک پوته‌ی گل کشیدم پداز غنچه. همان پوته‌ی گلی که در حیاط خانه‌ی امام بود و امام برای غنچه‌هایش اسم گذاشته بود. نقاشی من یک گل بود، پداز یاد امام.



● افسانه شعبان تژاد

خنده دار

خواب که بودم یه هاپو

هاپ و هاپ و هاپ اومد تو

رسید به رختخوابم

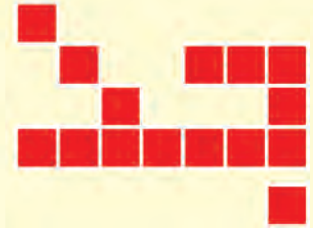
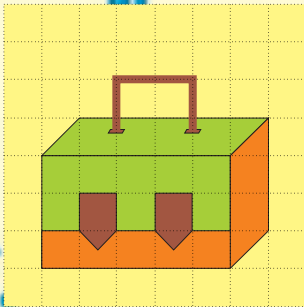
فوری دوید تو خوابم

رفت و رسید به پیشی

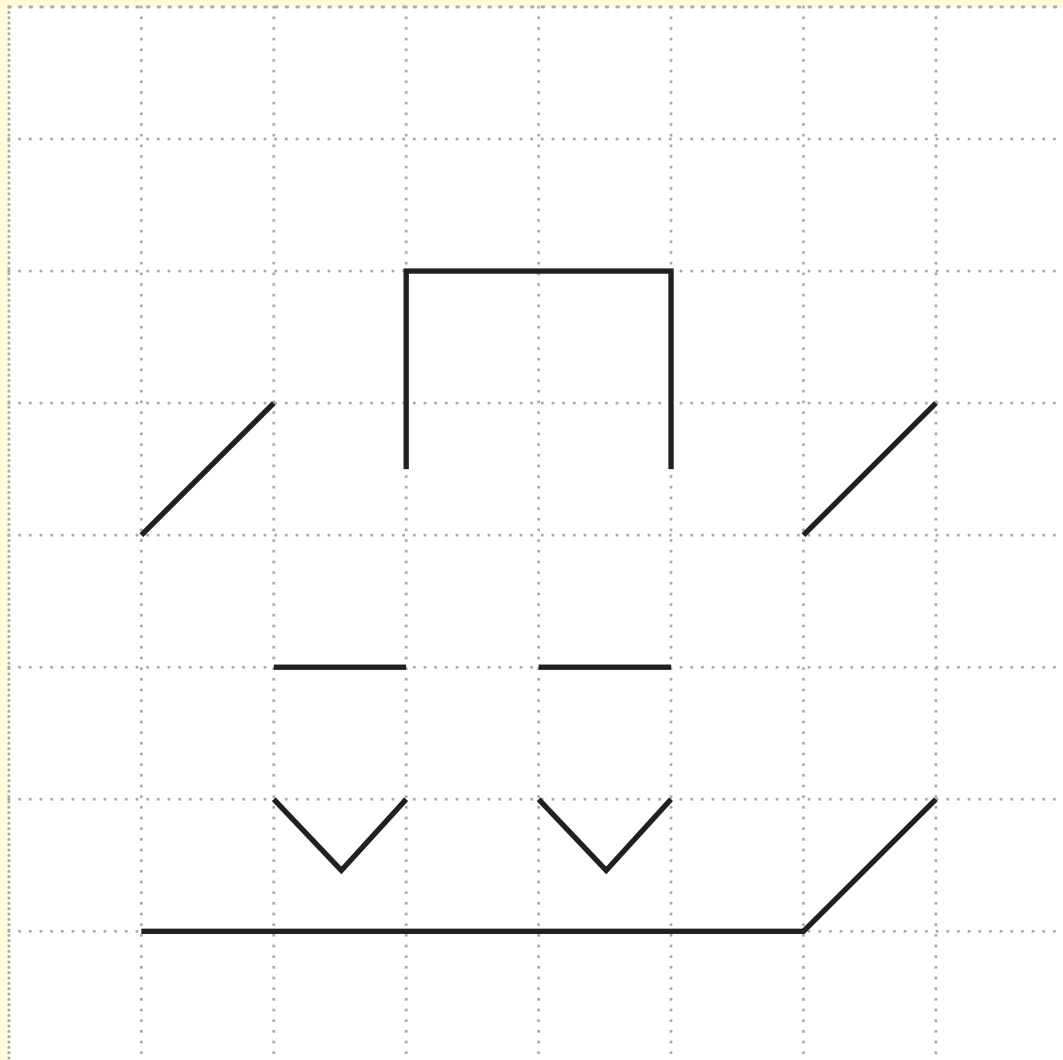
گفت: «زن من نمی‌شی؟!»

پیشی ولی فرار کرد

خوابم رو خنده‌دار کرد.



جدول را کامل و رنگ کن.





ها؟ چچی میگی؟
من که چیزی نفی خورم.



بچه ها جیقیل بچه ی خیلی خوبیه اما بازی ها خیلی
غذا می خوره... خیلی خیلی می خوره و یک کم چاق شده



انقدر شکم گنده شده
که نفی تو نم انگشتان پا هام
رو وایساده بینم!



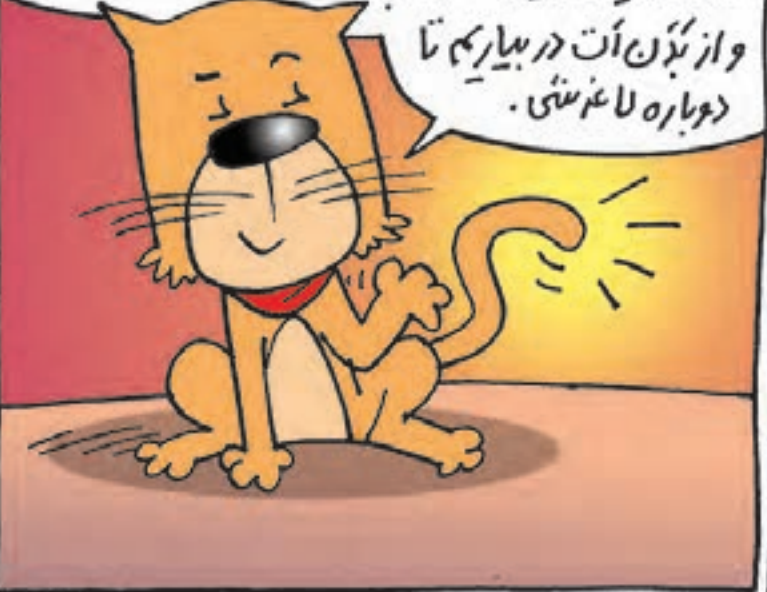
اما انظار واقعا
چاق شدیم...



حالا با این هیکل چی کار کنم؟
من که نفی تو نم نوی قصه های
دوست خردسال چاق باشم.

بگذار ببینم شاید بتوانم کمک
کنم. تازگی ها چی خوردی که
انقدر چاق شدی؟

البته راه لاغر ماندن، به اندازه خوردن و ورزش کردن، اما
دوم من خاصیت جادویی داره و می تونه یک بار تو رو لاغر
کنه. کافیه که حیوانات بیچاره ای رو که خورده زنده کنیم



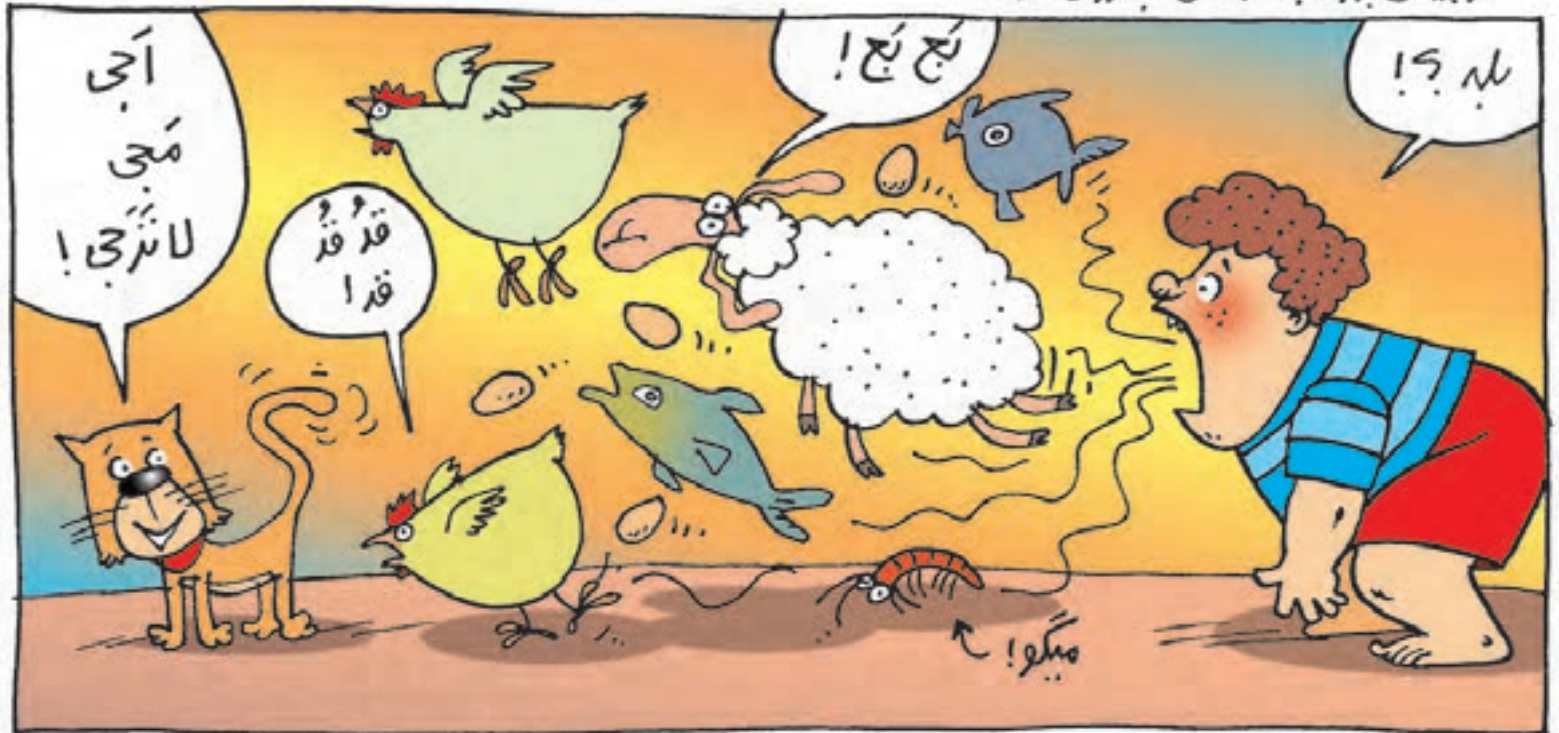
و از بدن ات در بیاریم تا
دوباره لاغر شی.

هپی بابا! دیروز صبح چهار تا تخم مرغ پخرو، ساعت ده
یک ساندویچ کنت گوشت، ظهر چلو کباب گوپیده با یک
همبرگر، آب گوشت، کله پاچه، عصرانه یک کیک با
ساندویچ سفر شام هم یک پرس
ماهی و میگو با زرشک پلو و مرغ
و مرغ سوخاری...



تو که به اندازه ی
یک مزرعه، حیوان
بیچاره خوردی!

فویشتی بوری بادم اش جادوی کند :



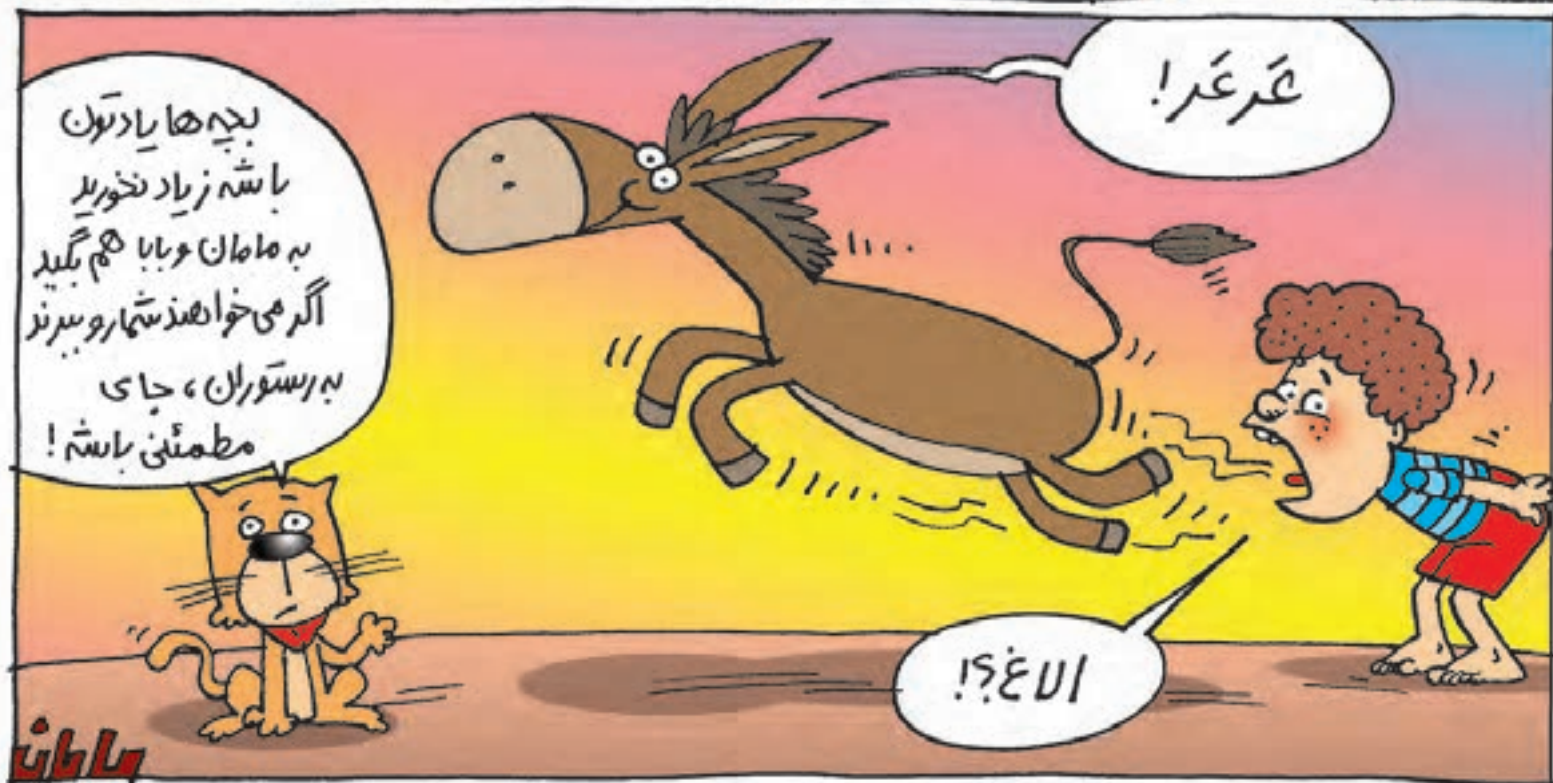


خیلی خوب پس بگذار گاو بیچاره رو هم آزاد کنیم
تا تمام شه. آجی مچی
لا مچی!



یادم افتاد... وسط اون
گشّه ام شده با با من
رو بردیم یک رستوران و
کباب برگ خوردیم!

فکر کنم کباب
گوشت گاو بود



بچه‌ها یادتون
باشه زیاد نخورید
به مامان و بابا هم بگید
اگر می‌خواهید شمارو ببرند
به رستوران، جای
مطمئنی باشه!

عَرَعَر!

اوغ؟!



انتظار



● مرجان کشاورزی آزاد

با آخرین باد پاییزی، همه‌ی برگ‌های زرد درخت رفتند.
اما یک برگ، افتاد توی لانه‌ی خالی پرنده.
او تمام زمستان را کنار درخت ماند.
منتظر بهار و برگ‌گشتن پرنده.







با معرفی شخصیت‌های
داستان به کودک، از او
بخواهید در خواندن داستان
شما را همراهی کند.



عقاب



ماهی



خرس



علف



قندق



سنجاب




گوزن




مهمی نهار

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود.

یک روز ، یک  بزرگ از دریاچه گرفت. او با خودش فکر کرد که این

بزرگ  را به همراه دوستانش بخورد. پیش  رفت و گفت: «من یک

بزرگ گرفته‌ام. برای نهار به خانه‌ی من بیا!»  گفت: «من که 

نمی‌خورم،  می‌خورم!» پیش  رفت و گفت: «من یک  بزرگ

گرفته‌ام، برای نهار به خانه‌ی من بیا.»  گفت: «من که  نمی‌خورم،

می خورم.» پیش  رفت و گفت: «من یک  بزرگ گرفته‌ام،

برای ناهار به خانه‌ی من بیا!»  با خوش حالی گفت: «من  خیلی دوست

دارم. برای ناهار می‌آیم.» وقت ناهار  و  می‌خواستند  بخورند که

آمد. او با خودش  آورده بود.  گفت: «من آمده‌ام تا با هم ناهار بخوریم.

این طوری غذا خوش مزه‌تر است!»  و  و  می‌خواستند ناهار بخورند که

هم از راه رسید. او هم برای خودش  آورده بود.  گفت: «آمده‌ام تا

با هم ناهار بخوریم. این طوری غذا خوش مزه‌تر است!»  و  و  از دیدن

خیلی خوش حال شدند. آن روز  و  و  و  دور هم نشستند و

 و  و  خوردند. حالا تو می‌توانی بگویی هر کدام آن‌ها چه غذایی

را خورد؟

قصه‌ی پیرا ناات

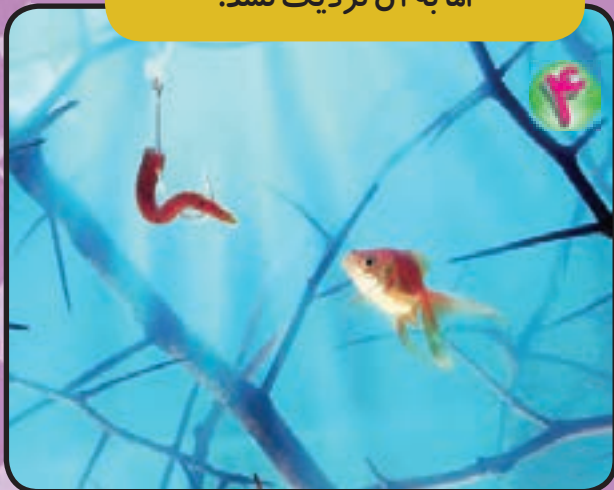


بره کوچولو فوری دوید و به قورباغه‌ها
خبر داد.



یک روز وقتی که بره کوچولو مشغول
علف خوردن بود، یک ماهی گیر را دید.

ماهی کوچولو، قلاب و کرم را دید،
اما به آن نزدیک نشد.



قورباغه‌ها پریدند توی آب و به
ماهی کوچولو خبر دادند.





بره کوچولو هم خیالش راحت شد
و به خانه برگشت.



قورباغه‌ها خیالشان راحت شد و
دوباره مشغول حرف زدن شدند!

چون ماهی کوچولو و دوستانش، هیچ‌کدام به قلاب
نزدیک نشدند!





بازی

به سایه‌ی حیوانات بادقت نگاه کن. دور آن‌هایی که دوبار تکرار شده‌اند خط بکش.



اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزنند اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء

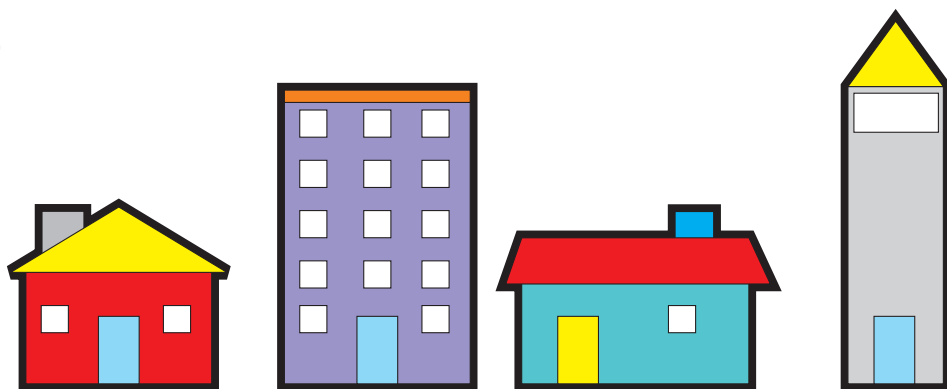
قابل توجه متقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه (کشور های همجوار) ۰۰۰۰۰ اریال
اروپا، افریقا، ژاپن ۱۰۰۰ اریال
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ اریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷ - هر ماه ۴
شماره - هر شماره ۳۰۰۰ ریال
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظ، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان

کار دستی

تصویر خانه‌ها را از روی خط سیاه قیچی کن.
به پشت آن‌ها چسب مایع بزن.
حالا خانه‌ها را روی تصویر زمینه بچسبان و یک دهکده زیبا بساز.



خردسالان

دوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۷

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۴۰۰۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

ویا به شماره حساب ۰۱۰۲۰۷۰۵۳۸۰۰۲ سپهر

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترک‌کن مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان- نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۶۶۱۵۵۵۸ - ۳۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱)۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

فرم اشتراک



نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد : ۱۳ / / تحصیلات :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره : تا شماره :

امضاء



نشانی فرستنده:



جای تمپر

نشانی گیرنده:

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان



ترانه‌های هیچا هیچ

مصطفی رحماندوست

الک و دولک

الاکلنگ

تیرچه، تبر، بیلچه، تفنگ

الک و دولک دویدند

تو قصه‌ها پریدند

تو قصه‌های بازی

الاکلنگ رو دیدند

الاکلنگ رو بردار

رسیدی به کوه نگه دار!



